سال ششم
شماره ۳۲۵ ، شنبه
۱۰ اسفند ماه ۱۳۸۷
۴۰۰ تومان

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

دوست خردسالان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

با من بیا ... ۳

هلوچه و لولوی صحرایی ۴

نقاشی ۷

فرشته‌ها ۸

گلدون کوچولو ۱۰

جدول ۱۱

گربه شویی! ۱۲

عینک ۱۶

گنج ۱۸

قصه‌ی حیوانات ۲۰

بازی ۲۲

کاردستی ۲۴

فرم اشتراک ۲۵

ترانه‌های هیچاهیچ ۲۷

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- **مدیر مسئول:** مهدی ارگانی
- **سردبیران:** افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- **تصویرگر:** محمدحسین صلواتیان
- **گرافیک و صفحه‌آرایی:** مجتبی صلواتیان
- **لیتوگرافی و چاپ:** مؤسسه چاپ و نشر عروج
- **امور مشترکین:** محمدرضا ملاّزاده
- **نشانی:** تهران- خیابان انقلاب،چهار راه کالج، شماره۹۶۲،نشر عروج
- **تلفن:** ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

با من بیا...

دوست من سلام.

من غاز هستم یک پرنده‌ی بزرگ و زیبا، با گردنی دراز. ما غازها گروهی زندگی می‌کنیم و با تغییر فصل و سرد و گرم شدن هوا، از جایی به جای دیگر می‌رویم. محل زندگی ما علف‌زار است ما در میان علف‌ها برای خودمان لانه می‌سازیم. ام بعضی از غازها در روستا و در کنار مردم زندگی می‌کنند. شنا کردن را دوست داریم اما برای آب خوردن و استراحت در هنگام کوچه به کنار دریاچه‌ها می‌رویم.

حالا که نزدیک بهار است من هم از سفر برگشتم و اولین کاری که کردم این بود که پیش تو بیایم و همراه تو مجله دوست خردسالان را ورق بزنم.

اگر تو هم آماده‌ای با من بیا ...

یکی بود، یکی نبود. زنی بود که بچه نداشت. یک روز زن پای درخت هلو، یک بچه پیدا کرد. بچه دختر بود. مثل هلو قشنگ بود. زن بچه را به اتاق آورد و اسمش را گذاشت هلوچه. هلوچه بزرگ و بزرگ‌تر شد. یک شب، هلوچه رفت دم در تا بازی کند که یک‌دفعه باد تندی وزید و در خانه را بست. هلوچه هرچه در زد، کسی در را باز نکرد. مادرش خواب خواب بود. هلوچه ترسید. آسمان سیاه بود. همه‌جا تاریک بود. هلوچه نمی‌توانست جایی را ببیند. یک‌دفعه صدای ترسناکی شنید:«بیا این‌جا بیا بیا این‌جا بیا این‌جا بیا ...» این صدای لولوی صحرایی بود. هلوچه می‌خواست فرار کند که لولوی صحرایی دست دراز کرد و او را توی مشتش گرفت و فشار داد. آن‌قدر فشار داد که هلوچه تبدیل به یک سنگ کوچک شد. لولوی صحرایی سنگ را به زمین انداخت و فرار کرد. در همین موقع مادر از خواب بیدار شد. دید دخترش نیست. در خانه را باز کرد و کوچه را نگاه کرد. کوچه تاریک تاریک بود. مادر داد زد:«آهای ... دختر کجایی؟» هلوچه که حالا سنگ شده بود، مادرش را دید. صدایش را شنید. خودش را قل داد و آمد جلوی پای مادر. مادر دید که یک سنگی دارد خود به خودی قل می‌خورد. گفت:«اِهه این سنگ چرا قل می‌خورد؟» سنگ گفت:«یک قل و دو قل آلوچهِ من دخترم هلوچه » مادر فهمید که لولوی صحرایی دخترش را سنگ کرده است. سنگ را برداشت و به خانه آمد و در را محکم بست. دختر وقتی خودش را توی خانه و بغل مادر دید، خوش‌حال شد. اما مادر آهی کشید و زد زیر گریه. سنگ را پای درخت هلو گذاشت و کنار او نشست و خواند:

«لالا لالا گل سنگم چه غمگینه دل تنگم

هلوچه و لولوی صحرایی

سرور کتبی

برو لولوی صحرایی تو از بچه‌ام چه می‌خواهی»

باد و باران شروع شد. برگ‌های درخت زرد شد. اما مادر از کنار سنگ دور نشد. زمستان شد. هوا سرد شد. مادر همان‌جا توی برف و سرما نشسته بود و برای سنگ شعر می‌خواند. بهار که رسید سنگ سبز شد. ریشه زد و ساقه‌ای از توی آن بیرون آمد. ساقه قد کشید و قد کشید تا به سر دیوار رسید و یک گل سرخ و سفید از آن بیرون آمد. گل به طرف مادر خم شد و گفت:«یک پر و دو پر آلوچه من دخترم هلوچه»

مادر به گل نگاه کرد و خواند:«لالا لالا گل دختر

پریدی از برم پر پر برو لولوی صحرایی

تو از دختر چه می‌خواهی؟»

مادر و دختر همین‌طور برای هم شعر می‌خواندند. یک شب لولوی صحرایی از کوچه می‌گذشت، صدای مادر و دختر را شنید. سر بلند کرد و ساقه را دید که به سر دیوار رسیده است. فهمید گل سرخ و سفید همان هلوچه است. بالا پرید تا گل را بچیند. اما دیوار خانه بلند بود و دست لولو به گل نرسید. لولو بالاتر پرید. اما دیوار خانه محکم بود و دست لولو به دیوار خورد. لولو که دردش گرفته بود، عصبانی شد و لگدی به دیوار زد. سنگی از دیوار جدا شد و افتاد روی سر لولو. لولو فریادی کشید. دود شد و رفت هوا. تا لولو غیب شد، ساقه‌ی روی دیوار تَرَق ... صدایی کرد و از توی گل سرخ و سفید، هلوچه بیرون پرید. مادر خندید. هلوچه را بغل کرد و هزار بار او را بوسید.

نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

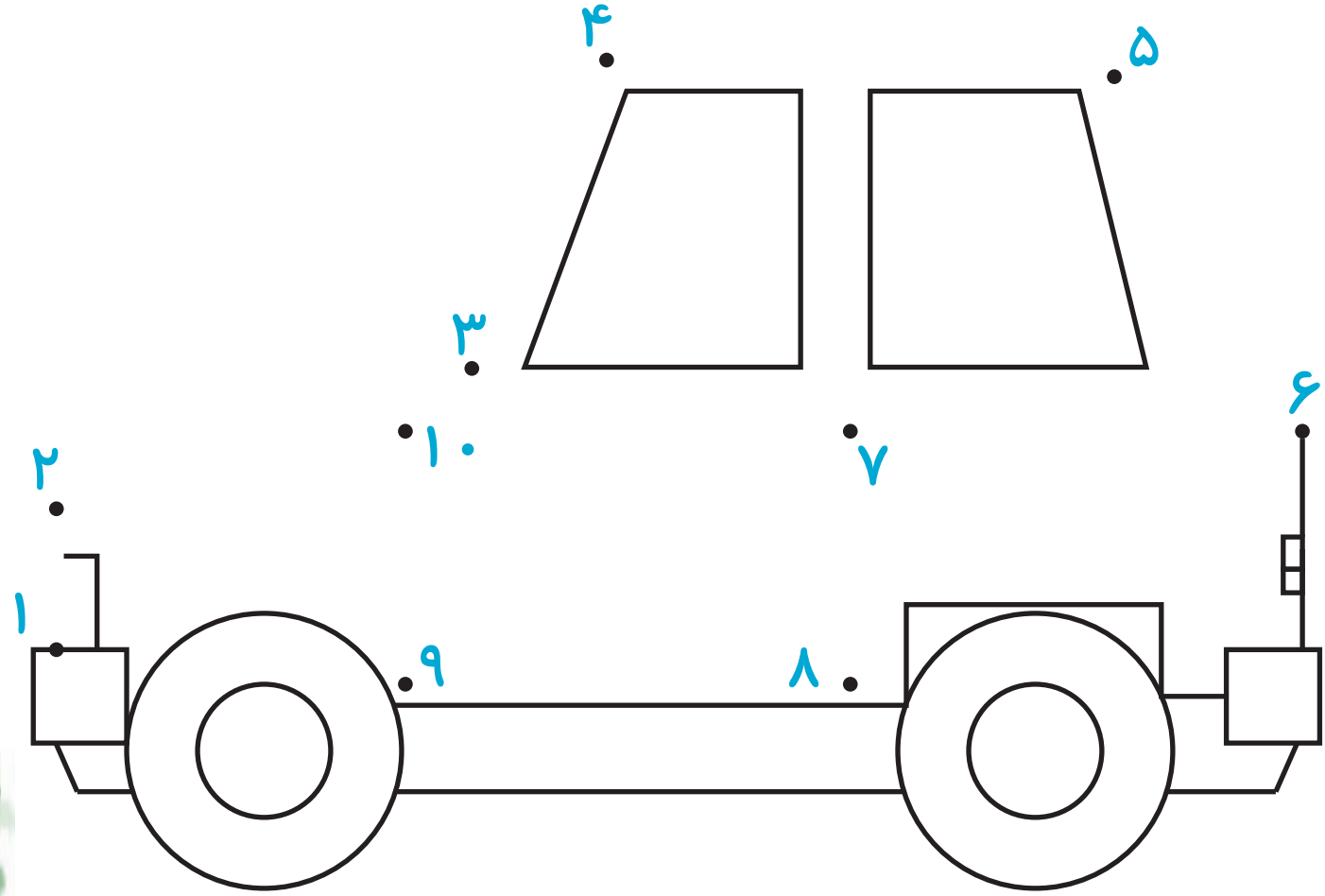

فرشته‌ها

من یک کاردستی درست کرده بودم. کاردستی من، یک گل کاغذی بود. به مادرم گفتم: «این گل را جایی بگذارید که حسین آن را نبیند. او بچه است و ممکن است کاردستی‌ام را خراب کند.» مادرم آن را بالای کمد گذاشت. وقتی دایی‌عباس و حسین به خانه‌ی ما آمدند، من یواشکی کاردستی‌ام را به دایی نشان دادم ولی نگذاشتم که حسین آن را ببیند. بعد من و حسین به حیاط رفتیم تا بازی کنیم. من توپ را شوت می‌کردم و توپ می‌افتاد توی باغچه. مادرم گفت: «توپ را به طرف باغچه شوت نکن! ممکن است ساقه‌ی گل‌ها را بشکنی.» گفتم: «باغچه دروازه‌ی ما است و حسین دروازه‌بان! او نباید بگذارد که توپ توی باغچه بیفتد!» مادرم گفت: «گل‌ها را خداوند آفریده و آن‌ها را دوست دارد. مثل تو که گل کاغذی کاردستی‌ات را دوست داری. همان‌قدر که تو دلت نمی‌خواهد کسی آن را خراب کند، خدا هم دوست ندارد چیزهای زیبایی را که آفریده است، کسی خراب کند.» من توپ را از باغچه برداشتم. دروازه‌ی ما، دیوار آن طرف حیاط شد. گل خدا هم مثل کاردستی من زیبا بود و هیچ‌کس نباید آن را خراب می‌کرد.

گلدون کوچولو

رودابه حمزه‌ای

بابام برام خریده
یک گلدون کوچولو
تو گلدونم زیاده
گل‌های ریز و خوش‌بو
گلدون کوچک من
کاری به من نداره
نه آب می‌خواد نه غذا
چون که دهن نداره
مامان می‌گه آب بده
به گلدونت همیشه
گل که دهن نمی‌خواد
آب می‌خوره با ریشه

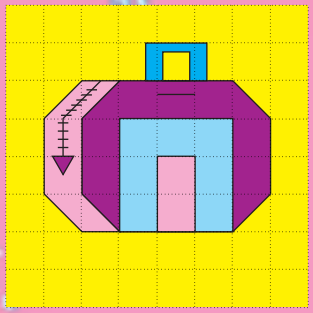

جدول

جدول را کامل و رنگ کن.

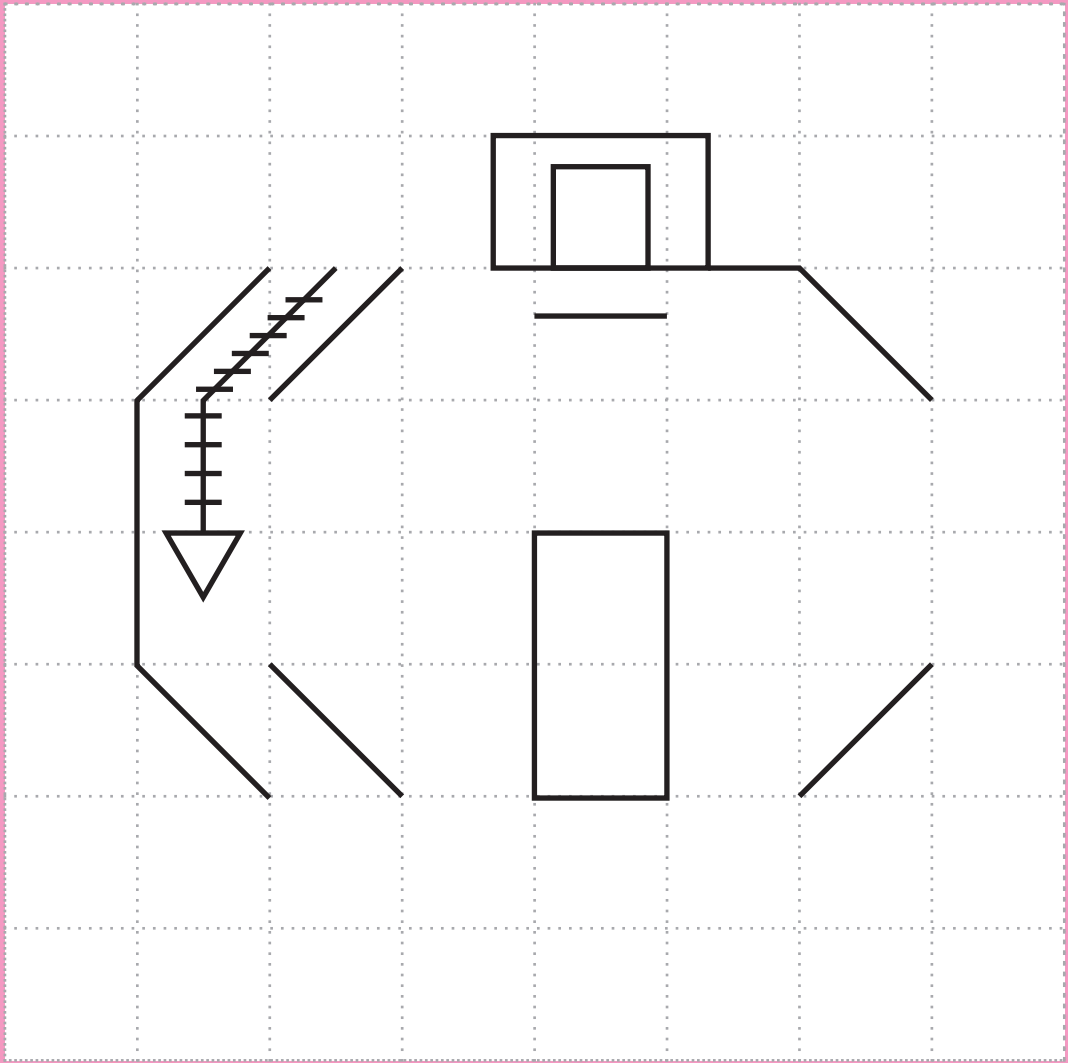

گربه شویی!

مانا نیستانی

بله، زود برو حمام کن و لباس تمیز بپوش!

حمّام؟ ای چندش ام شد، نَه!

اگر برم حمام خیس می شم چشمانم هم پُر از کف صابون می شه و می سوزه... تازه میکروب ها هم می میرند، گناه دارند!

یو هو!

یکی از میکروب ها: جیقیل

جیقیل! اگر حمام نری خانه ی مامان بزرگ بی خانه ی مامان بزرگ! ماشین سواری هم بی ماشین سواری!

اُه... حمام دوست ندارم خُب... حالا چه کار کنم؟

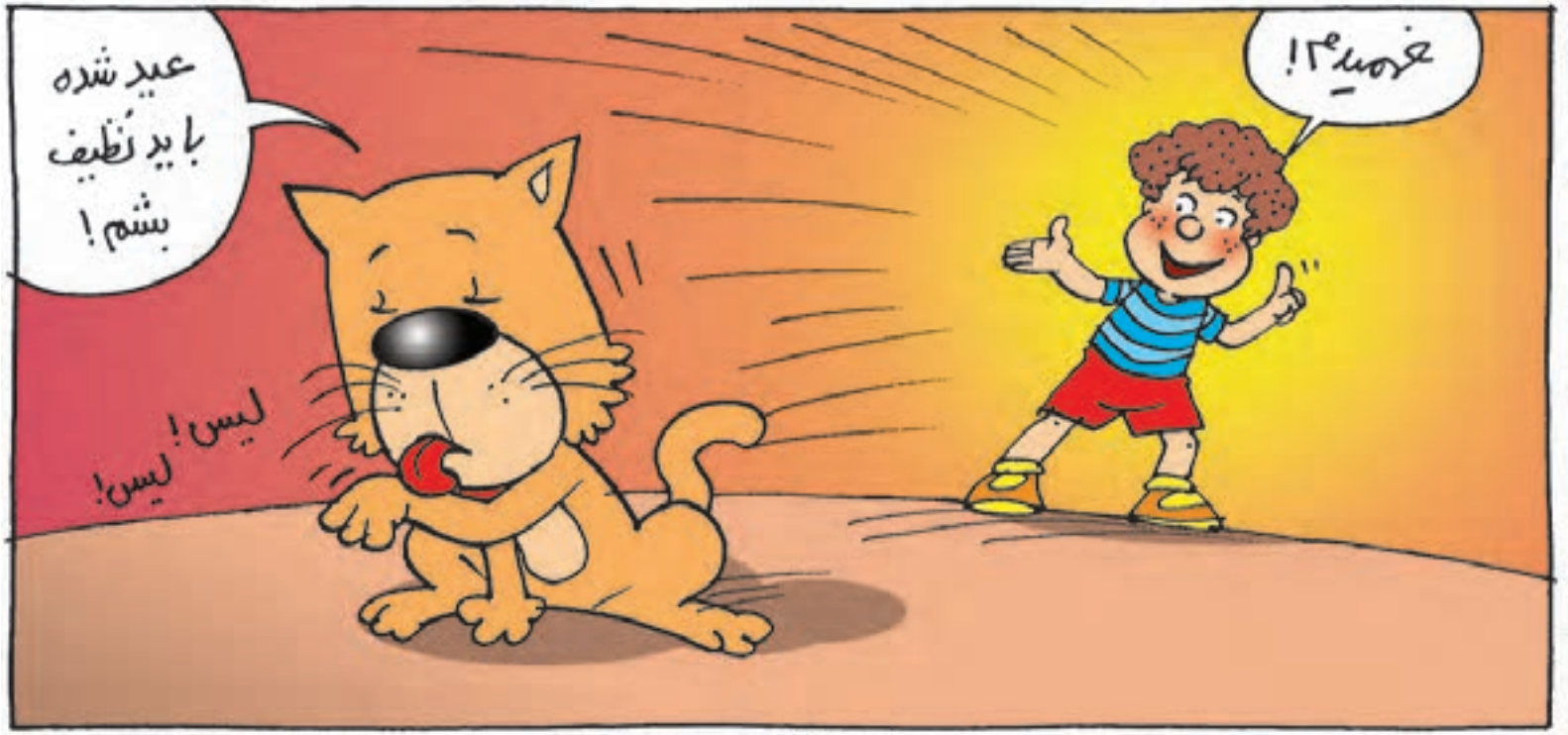
عید شده باید تُمیز بشم!
لیس! لیس!
عزیزم!

لیس لیس!

لیس لیس!

خب بابا جون من خودم رو لیس زدم و آماده ام!

مگه تو گربه ای؟!

حالا چه فرقی داره هی هی! بریم سوار ماشین شیم!

لازم نیست...!

پیشی ها بچه های شان را با ماشین جایی نمی برند!

اُه!

پایان

عینک

امروز من عینکی شدم. حالا می‌توانم همه‌چیز را خوب ببینم. حتی مورچه‌های کوچولو را.
مامان من همیشه عینک می‌زند، اما بابا وقتی روزنامه می‌خواند عینک می‌زند. امروز بابا یک کتاب داستان برایم خرید. وقتی آن را می‌خواند، من و مامان گوش می‌دادیم. امروز هر سه تای ما عینکی بودیم!

با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک، از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.

خرگوش

خرس

سگ

موش

گنج

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ‌کس نبود.

یک روز و و پیش رفتند و گفتند:«بیا برویم بازی کنیم.»

گفت:«من یک نقشه‌ی گنج کشیده‌ام و می‌خواهم به دنبال گنج بروم.» نقشه‌ی

گنج را نگاه کرد. او یک نقاشی قشنگ کشیده بود. گفت:«من می‌توانم گنج

را پیدا کنم.» گفت:«من هم به تو کمک می‌کنم.» بعد و و رفتند

تا گنج را پیدا کنند. مادر به او گفت:«خیلی دور نشوید. ناهار حاضر است.»

گفت:«نه مادر جان جای دوری نمی‌رویم. گنج را پیدا می‌کنیم و بر می‌گردیم.»

پرسید:«گنج چیست؟» گفت:«گنج یک چیز خیلی مهم است.» گفت:«شاید گنج یک غذای خوش‌مزه باشد!» بو کشید و گفت:«از این طرف بیایید. من بوی گنج را احساس می‌کنم.» و و به دنبال رفتند.

گفت:«همین‌جا است.» و مشغول کندن زمین شد. و و هم به او کمک کردند و ناگهان گنج را پیدا کردند. گنج آن‌ها یک استخوان بود. همه به نگاه کردند و شروع کردند به خندیدن. همین موقع مادر با یک سینی پر از غذا به حیاط آمد و گفت:«بچه‌ها! بیایید ناهار بخورید! گفت:«وای! گنج، در دست مادر است!» و و و به سراغ سینی غذا رفتند و همه با هم گنج را تقسیم کردند و خوردند.

قصه‌ی حیوانات

وقتی بچه خرس به دنیا آمد، مادر او را تمیز کرد و بوسید.

بچه خرس آن‌قدر کوچک بود که نمی‌توانست راه برود.

اما مادر همه‌جا مراقب او بود.

حتی موقع خواب

بچه خرس هر روز بزرگ‌تر شد.

مادر به او یاد داد که چه‌طور از بلندی، پایین بیاید...

یا چه‌طور از پایین به بالا برود.

حالا بچه‌خرس، خوش‌حال است و مادر مهربانش را به اندازه‌ی همه‌ی دنیا دوست دارد.

بازی

این خط ---------- خط راست نام دارد.

مدادت را بردار و خط‌های راست را پر رنگ کن.

اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزند

اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید

نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ -هر ماه ۴ شماره- هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی تهران،خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، افریقا،ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا،کانادا،استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند،می‌توانندمبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز وسپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس:اصفهان-خیابان شیخ بهایی-مقابل بیمارستان مهرگان-نمایندگی چاپ و نشر عروج-
تلفن:۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

کاردستی

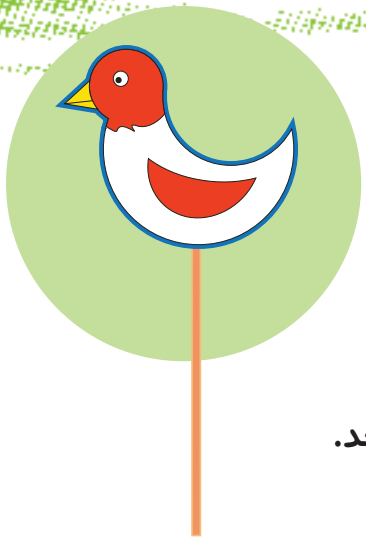

توضیح والدین:
برای درست کردن این کاردستی یک عدد نی لازم است.

شکل‌های زیر را از روی خط آبی قیچی کن.
پشت یکی از آن‌ها چسب مایع بزن.
نی را روی آن بگذار و قسمت بعدی را به آن بچسبان.
حالا اگر آن را بین دو دستت حرکت دهی، مرغ تو، می‌چرخد.

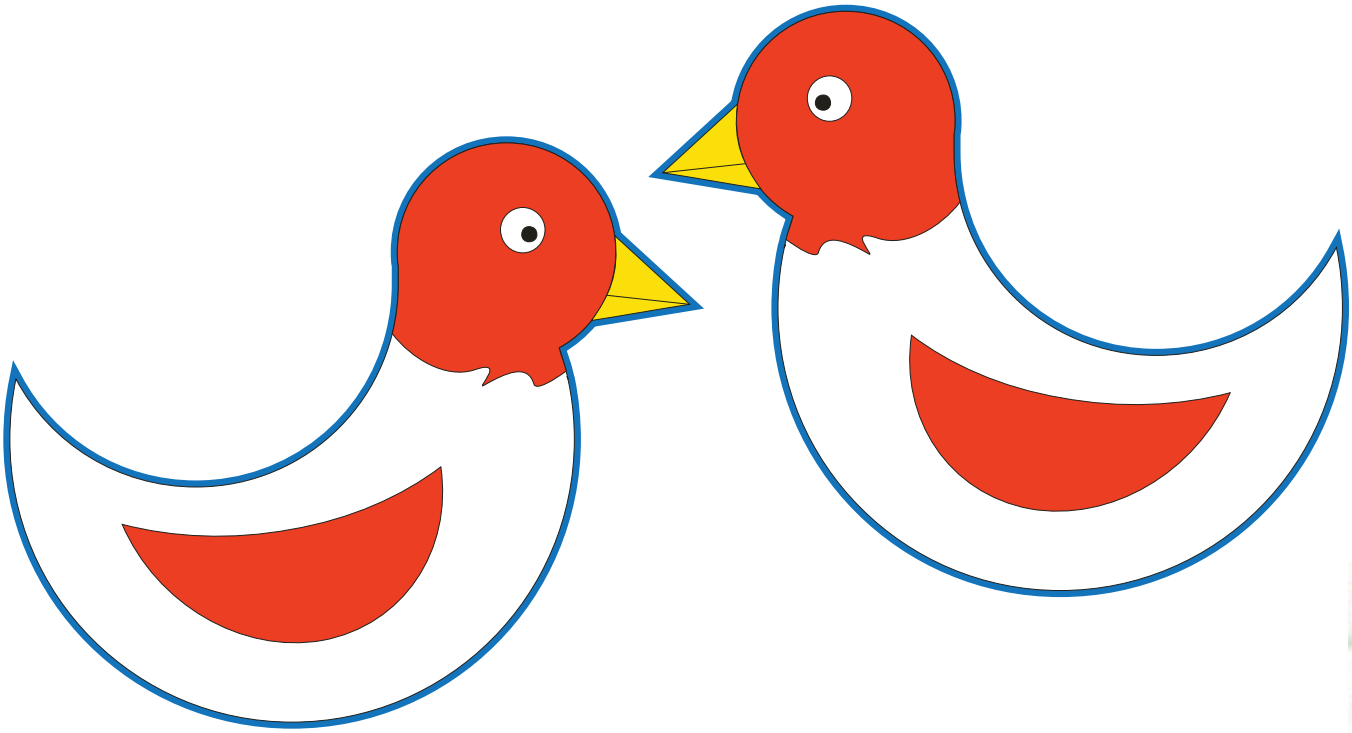

دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هرماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳(۰۲۱) درمیان بگذارید.

فرم اشتراک

نام : .....

نام خانوادگی: .....

تاریخ تولد: ..... / ..... / ۱۳ ..... **تحصیلات:** .....

نشانی: .....

کدپستی: .....

تلفن: .....

شروع اشتراک از شماره: ..... **تا شماره :** .....

امضاء

دوستان عزیز لطفا قسمت‌های مشخص شده را پر کرده و خودتان یک پاکت نامه با آن بسازید و برای ما بفرستید.

نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر عروج

نشانی گیرنده:

تهران ـ خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

ترانه‌های هیچا هیچ

مصطفی رحماندوست
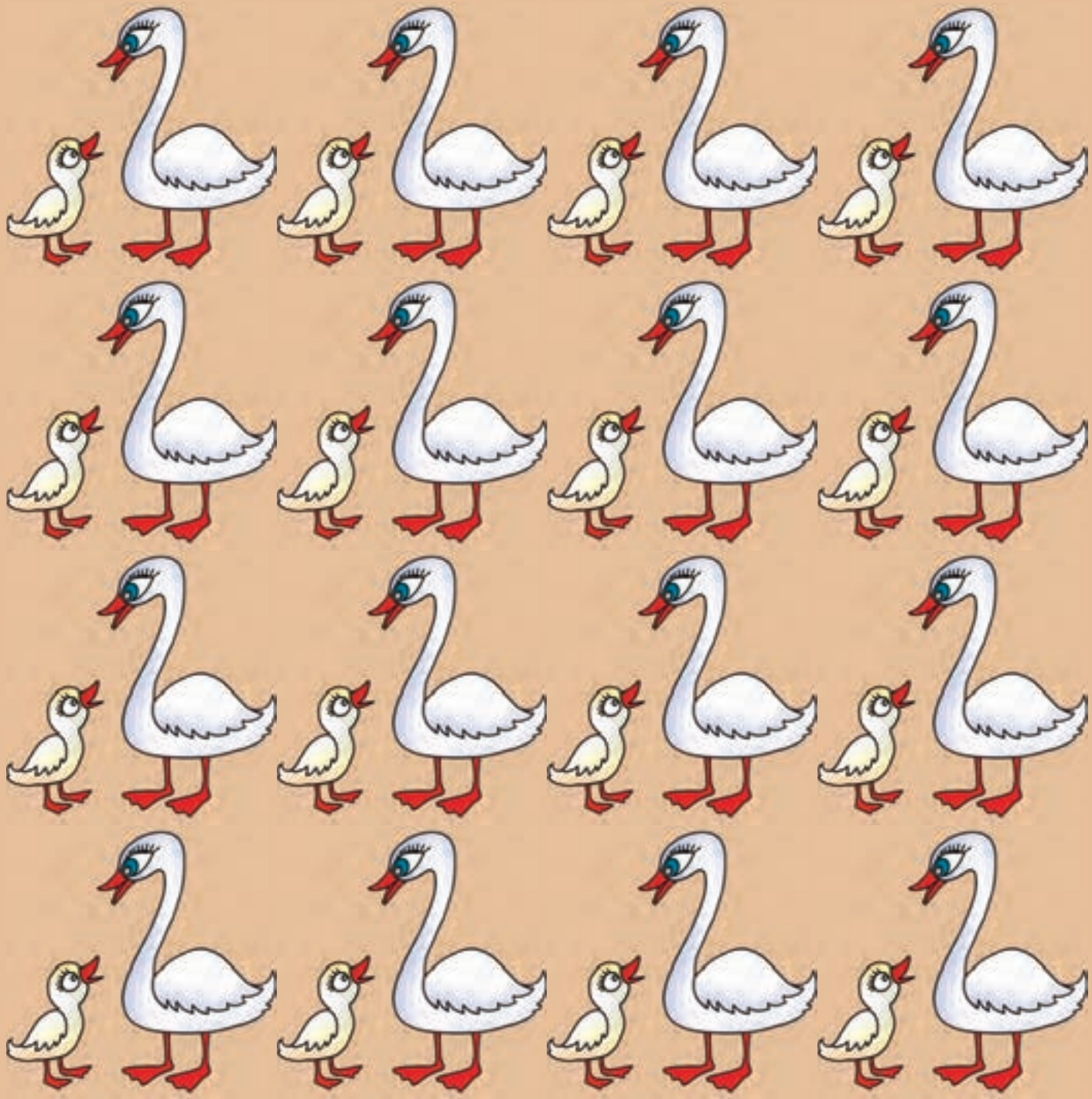
پیشی پیشی، پیش پیش
یا الله برو، کیش
نخودچی کشمیش
بابا چی داره؟ ریش
ریششو تراشید
پیش پیشی خندید